



فمرالطوک وزیر



جذابیت صدا و صفاتِ قمر

جهان‌شاه صرمی

را خالی کرد: "جای آن است که خون موج زند در دل لعل - زین تغابن که خرف می‌شکند با زارش". آن قدر برایش دست زدند که عروس و داماد عصبانی شدند. عروسی تمام شد اما درخشش قمر با آشنایی او با استاد تار "مرتضی نی‌داود" (۱) از نوازندگان و آهنگسازان بزرگ تاریخ موسیقی ایران، آغاز شد. این در سال ۱۳۹۹ شمسی اتفاق افتاد.

قمر در سال ۱۳۸۴ شمسی در ناکستان قزوین چشم به جهان گشود. پدرش "سیدحسن" چهارماه قبل از تولد او درگذشته بود. از دامان گرم مادرش که "طوبی" نام داشت بیش از ۸ ماه بهره‌مند نشد و از هشت ماهگی تحت تکفل و تربیت مادر بزرگش "خیرالنسا" ملقب به "افتخارالذاکرین" قرار گرفت. ملا خیرالنسا زنی بود مهربان، پرهیزکار و مومن که در حرمرای ناصرالدین‌شاه روضه می‌خواند و احتمالاً در خانه‌های بعضی از بزرگان شهر به ذکر نصیبت می‌پرداخت. قمر در محیطی پرورش یافت که خواندن آواز از ضروریات زندگی یعنی وسیله امرار معاش بود. قمر خردسال در هنگام شنیدن آواز خیرالنسا سکوت می‌کرد و سراپا گوش می‌شد و نغمات را در ذهن خود می‌سپرد و در هنگام تنهایی کوشش می‌کرد عیناً آن الحان را تقلید کند. همین تمایل و کشش موجب شد که گاهگاه قمر با صدای کودگانه خود رفع

دخترک اشاره کرد که بخواند. زنها آنچنان بلند حرف می‌زدند و می‌خندیدند که صدا به صدا نمی‌رسید. دخترک صدایش را رها کرد: "بیا مرغ حق امشب فغان نمایم - فغان‌ها ز جور زمان نمایم" ناله دخترک همه خنده‌ها و پیچ‌پیچ‌ها را گلوگیر کرد. آهنگ به سبک لنگ‌های شیدا بود و شعرا از پژمان بختیاری. صدای دخترک همه باغ را فتح کرد. کلمات تصنیف را به هم می‌دوخت و با صدایش به آن روح می‌داد. هنوز تصنیف به نیمه نرسیده بود که نوازنده تار مضربش را از روی سیم‌ها برداشت و چشم به دهان دخترک دوخت، اشک در چشمش موج می‌زد، در تمام عمرش چنین صدایی نشنیده بود. تصنیف که تمام شد صدای هیچ‌کس در نیامد. غمی که در صدای دخترک بود همه را در خود فرو برده بود. خواست از روی صدلسی بلند شود که مرد میانسالی از انتهای باغ جمع مردها را رها کرد و تار را از زیر بغل نوازنده بیرون کشید. کاسه تار را روی قلبش فشار داد و با محبت از دخترک پرسید: اسم شما چیه؟ دخترک که نفس نفس می‌زد آرام گفت: قمر. - آواز هم می‌توانی بخوانی؟ - بله. پنجه مرد میانسال در سیم‌ها فرو رفت. افشاری می‌زد اما شوریده‌حال. و با همه وجودش در یک لحظه مضرب از سیم برگرفت و به قمر گفت: بخوان. دخترک سرش را بلند کرد، چشم به آسمان دوخت و سینه‌اش

عروس و داماد از دو خانواده معروف تهران بودند و عروسی در باغ عشرت‌آباد برگزار می‌شد. ناله‌های سیم و مضرب درون کاسه تار که روی زانوی نوازنده نشسته بود می‌پیچید و تنبک‌زن با ضربات متوالی فواصل مضرب‌ها را پر می‌کرد. خواننده یک بار دیگر همه هنرش را به خرج داد و دوباره شروع کرد: امشب چه شبی است... ترانه را به آخر نرسانده بود که مهمانان را به شام دعوت کردند. شام که تمام شد، خانم‌ها به اطاق‌های مخصوص خود رفتند. گروه نوازنده در جمع مردان، در حیاط یک بار دیگر شروع کرد. خواننده با صدایی بلند می‌خواند و نوازنده تار هرچه در چنته داشت رو می‌کرد. خانم‌ها دست می‌زدند و چند دختر دم‌بخت که چادر از سر گرفته بودند در جمع زنانه می‌رقصیدند. نوازنده تار سیم‌ها را کوک کرد تا برای آخرین بار "مبارک‌باد" را بزند که دخترکی از اتاق زنانه به حیاط آمد و تکه‌کاه‌عدی را به نوازنده تار داد "تصنیف بیا مرغ حق را بزنید". نوازنده تار زیرچشمی نگاهی به صاحب مجلس کرد و با دلخوری کوک ساز را عوض کرد. یک صدلسی گذاشتند کنار دست نوازنده تار و دخترک با خجالت روی آن نشست. نوازنده تار گفت: "منو نگاه کن. هروقت موقعش شد که بخوانی با سر علامت می‌دهم". ناله سیم‌ها بار دیگر در کاسه تار پیچید و چند لحظه بعد نوازنده تار با سر به

تنهایی کس و لذت بازی را با آواز خوش خویشتن مضاعف سازد. روزی خیرالنسا متوجه شد که قمر کوچولو مشغول خواندن قسمتی از یک مرثیه است. چنان صدای او در وی مؤثر افتاد که بی اختیار اشک در چشم هایش حلقه زد. تصمیم گرفت قسمتهایی از مرثیه را به قمر بیاموزد تا در هنگام مقتضی دوصدایی آنها را اجرا کنند. "استاد زرین پنجه" (۲) که در همسایگی منزل خیرالنسا سکونت داشته و در کودکی با مادرش به مجالس روضه خوانی بانوان می‌رفته صحیفه‌ای از حضور قمر در این مجالس را که شخصاً شاهد آن بوده است چنین نقل می‌کند: "ملا خیرالنسا به بیماری فلج مبتلا بود و به کمک جویدستی راه می‌رفت. صدای مطلوبی داشت و برای اینکه شور و هیجان مجلس را مضاعف کند، قمر را که طفل خردسالی بود با خود به مجلس روضه خوانی می‌برد. قمر با آن صدای لطیف و کودگانه خود با صحنه‌هایی که ایجاد می‌کرد، از قبیل راه رفتن در میان جمعیت و پاشیدن گاه به سروروی حاضران و خواندن مرثیه تأثیر آور و ولوله‌ای ایجاد می‌کرد". قمر در این مجالس همچون ستاره‌ای می‌درخشید و با صدای لطیف و حزن‌انگیز خود تارهای دل شنوندگان را به لرزش درمی‌آورد، چنانکه اشک از دیدگان و فریاد از گلوئی شنوندگان برمی‌آمد. قمر چون از کودکی در برابر گروه کثیری به مرثیه خوانی پرداخته بود، شهادت و دلیری بی‌مانندی پیدا کرد. هرگز دیده نشد که او در برابر جمعیت هراسان شود و حق لغات را چنانکه باید ادا نکند.

شانزده ساله بود که به داشتن صدایی خوش و آوازی دلکش و دلپذیر و سیمایی جذاب مشهور شد. قمر با داشتن این امتیازات زمانی درک کرد که آزاد خواندن و مقید به دستگاهی نبودن، رفته‌رفته صدایش را وحشی و بی‌بندوبار کرده است. این نکته را هنگامی دریافت که همراه با سازی به خواندن پرداخت. خود او در این مورد می‌گفت: "آشنایی گوش من به موسیقی از زمانی بود که در منزل یکی از اقوام من جلسات دوستانه هنری تشکیل می‌شد. آن وقت من خیلی جوان بودم. "درویش‌خان" تار می‌زد و "حاجی‌خان" معروف به "عین‌الدوله" ضرب می‌گرفت. قمر خیلی زود ضعف خود را دریافت و از مادر بزرگش درخواست کرد که نوازنده‌ای را به خانه بیاورد تا به وی تعلیم آواز دهد. خیرالنسا موافقت کرد و پیرمردی را که نامش بر ما مجهول است بدین منظور به خانه دعوت کرد. متأسفانه چندماه نگذشته بود که نخستین استاد قمر جهان را بدرود گفت. "در زمان آموزش نزد اولین استادم، به صفحات "طاهرزاده" هم زیاد گوش می‌دادم تا با "مرتضی‌خان نی‌داود" آشنا شدم که از همه بیشتر از محضر ایشان استفاده کردم".

استاد نی‌داود در این مورد می‌گوید: "آن شب (عروسی) به قمر گفتم قدر صدایش را بشناسد. گفتم اگر به موسیقی ایرانی مسلط شوی، بی‌رقیب‌ترین خواننده زمانه‌ات خواهی شد. بعد از آنکه از قمر جدا شدم، تمام شب را به یاد او بودم. دیگر دلم نمی‌آمد برای کسی تار بزنم. در خانها که در انتهای خیابان فردوسی بود، چند اتاق را به کلاس موسیقی اختصاص داده بودم و تعدادی شاگرد داشتم اما دیگر هیچ صدایی برایم دلنشین نبود و باعلاقه سر کلاس نمی‌رفتم. چندبار تصمیم گرفتم که به سراغش بروم، اما هیچ آدرسی نداشتم تا آنکه دو ماه بعد، بعد از ظهر یکی از روزهای توی حیاط قالیچه انداخته بودم و سینه‌کش آفتاب با ساز و می‌رفتم که یک مرتبه در حیاط باز شد. دیدم قمر مقابلم ایستاده است، بند دلم پاره شد. هنوز دنبال کلمات می‌گشتم که گفت: آمده‌ام موسیقی را یاد بگیرم. از همان روز شروع کردیم. خیلی با استعداد بود. هنوز من نگفته‌ام تحویلیم می‌داد و وقتی ردیف‌های موسیقی را یاد گرفت، صدایش دلنشین‌تر شد". رابطه قمر با نی‌داود پس از چند سال از مرحله شاگردی و استادی به همکاری رسید و این نوازنده مشهور در تمام مراحل هنری با قمر همراه بود و با آواز وی نوازندگی می‌کرد. نی‌داود، رفته‌رفته نوازنده خاص قمر و مشاور هنری او شد.

در این زمان (۱۳۰۶ شمسی) قمر به دلیل شهرت و موفقیت‌هایی که "استاد علی‌نقی وزیری" (۳) به واسطه ابداع آثاری نو در موسیقی ایرانی و تکنیک نوازندگی تار به دست آورده بود به هنگام دریافت شناسنامه لقب "وزیری" را برای خود برمی‌گزیند. و برای آنکه

استاد مرتضی نی‌داود



روزگاری مورد اعتراض استاد قرار نگیرد، به دیدار ایشان می‌رود و به کلنل می‌گوید "من به حرمت نام شما و علاقه‌ای که به هنرتان دارم، لقب شما را برای خودم انتخاب کردم، آیا شما مرا سرزنش می‌کنید؟" و وزیری می‌گوید: "نه تنها شما را سرزنش نمی‌کنم، بلکه مایه خوشحالی و افتخار خانواده من است که هنرمندی مانند شما یکی از اعضای آن باشد". قمر پس از آنکه مادر بزرگ خود که یگانه حامی و مشوق دوران کودکی او بود را از دست داد، به کسی نیاز داشت که حامی و پشتیبان او باشد. "بحرینی" کسی است که در این راه خدمت بزرگی به قمر کرد. بحرینی مردی بود صاحب مکتب و هنردوست، در تهران خانه‌ای داشت که مجمع هنرمندان بود. در یکی از جلسات هنری منزل خود با قمر آشنا شد. دامنه این آشنایی به آنجا می‌گردد که قمر در منزل بحرینی اقامت می‌گزیند، پس از چندی به قزوین می‌رود. قمر در قزوین با بزرگان آن شهرستان آشنا می‌شود. بعد از مدتی به تهران مراجعت می‌کند. به "نظام‌الدین لاجینی" معرفی می‌شود. این مرد نیز از کسانی است که در بسط شهرت قمر نقش مهمی برعهده دارد. منزل او همچون تالارهای قرن نوزدهم فرانسه محل اجتماع شاعران، نویسندگان، موسیقیدانها و مردمان اهل فضل بود. در منزل لاجینی است که قمر با "امیر جاهد" (۴) آشنا می‌شود. امیر جاهد از صدای قمر خوشش می‌آید و همان شب می‌گوید من چند سرود میهنی و تصنیف ساختم که با کمال میل حاضران آنها را به شما بیاموزم، اتفاقاً در همان زمان نماینده کمپانی "پلیفون" برای تهیه صفحه گرامافون به تهران آمده بود که بعد از مذاکرات با امیر جاهد، قرار شد که چند صفحه از صدای قمر تهیه کند. قمر با ارکستر کوچکی که امیر جاهد از نوازندگان آن زمان ترتیب داده بود تمرین و برای اولین بار ترانه‌ها و سرودهای زیر را در صفحه ضبط می‌کند: ۱- تا جوانان ایران به جان و دل نکوشند، ۲- ای نوع بشر تا کی به اینای وطن (۵)، ۳- در ملک ایران، این مهد شیران، ۴- هزارستان به چمن، ۵- بهار است و هنگام گشت، ۶- در بهار امید. پیش از آنکه صفحات کمپانی پلیفون به بازار آید، قمر فقط در میان بعضی از هنرمندان و فشری خاص شهرت داشت و مردم هنوز قمر را به عنوان یک خواننده برجسته نمی‌شناختند. اما پس از پخش صفحات کمپانی پلیفون نام او از حصار محافل خصوصی فراتر رفت و به خانه‌ها و کاشانه‌های مردم راه یافت. در هر محفل و منزلی صحبت از قمر و صدای بی‌نظیرش بود، همه آرزوی دیدارش را داشتند و مشتاق شنیدن صدایش بودند.

اولین کنسرت قمر در سال ۱۳۱۳ در



شیدا



عارف قزوینی

را دولت وقت از بین برد. قمر در یادداشت هایش درباره عارف و نخستین دیدارش با او که مصادف با دوران تبعید شاعر بوده است می نویسد: "جهت اجرای کسرت به اتفاق نی داود به همدان عزیمت کردیم، به محض ورود خواستم به سراغ عارف، شاعر عالیقدر ایران بروم ولی آنهایی که او را می شناختند، مانع رفتن من شدند و بهانه‌شان این بود که عارف کسی را نمی پذیرد. باری من با اینکه در روزهای اول و دوم نتوانستم عارف را ملاقات کنم، مایوس نشدم و درصدد پیدا کردن فرصت بودم. روز سوم یعنی شبی که من کسرت داشتم، به منزل او رفتم و به هر ترتیبی بود او را ملاقات کردم. من عارف را ندیده بودم و تنها اسم او را می شناختم، اما با دیدن او مهرش در دلم جای گرفت و فهمیدم مرد بزرگ و آزادمنشی است و شاید کمتر مانند داشته باشد. از عارف دعوت کردم که در کسرت من حاضر شود. و او با کمال میل دعوت مرا پذیرفت. اوایل شب بود که به اتفاق به محل کسرت رفتیم. کسرت آن شب مورد توجه حضار واقع شد و چندین گلدان نقره به من اهدا شد که من آنها را تقدیم عارف کردم (عارف نیز گلدان‌ها را نپذیرفت و عواید آنها بین فقرا تقسیم شد). در آن موقع حکومت وقت با عارف مخالف بود و عمل من موجب شد که شب دوم توضیحی در این باره در حضور تماشاچیان

همه بود و آنچه را به خاطر صدای بی نظیرش می گرفت بی دریغ بین مردم تقسیم می کرد". قمر از عواید اولین کسرت خود چیزی دریافت نکرد اما محبوبیت تازه‌ای میان مردم کسب کرد. او دانست وقتی مورد احترام مردم قرار خواهد گرفت که برای مردم گام بردارد و هنرش را در خدمت مردم بگذارد و منحصرأ به خودش نیندیشد. از این زمان است که مهربانی، بخشندگی و مردم دوستی قمر بر همگان هویدا می شود. کسرت می دهد، باز هم کسرت می دهد. اما نه برای افزودن بر مال و مکت خود، اجرای آثار "عارف" و آشنایی با او از نقاط عطف زندگی قمر است. از جمله این آثار می توان به تصنیف‌های "گریه کن" (به یاد کلنل محمدتقی خان پسیان دوست ناکام عارف) و "ای دست حق" اشاره کرد. عارف، شاعر انقلاب، در سال ۱۳۰۵ صدایش را از دست می دهد. از آن پس ناگزیر تصنیف و ترانه هایش را در سینه خود می خواند و صدای فریادش را قمر ادامه می دهد. تصنیف دیگر عارف که آن را نیز قمر خوانده "مارش جمهوری" است که نخستین بار خود عارف آن را در سال ۱۳۰۰ شمسی در کسرت معروف جمهوری اجرا کرد. بدین مضمون: تا قیامت دادگر باد - بازوی پرزور جمهوری. که شاید جزو اولین صفحات ضبط شده قمر است، اما متأسفانه تمام کپی های آن

گراندهتل برگزار شد. نوازندگان این کسرت را ابراهیم منصوری - نوریانی (نوازندگان وپلن)، شکری (۶) و نی داود (نوازندگان تار)، حسین خان (نوازنده کمانچه) و ضیاء مختاری (نوازنده پیانو) تشکیل می دادند. در همین کسرت بود که برای اولین بار تصنیف مرغ سحر را خواند. نی داود در این مورد می گوید "همین کسرت قمر را به مردم معرفی کرد. بعد از پایان کسرت هرکس دیگری را می دید از قمر می گفت و می پرسید. ترانه هایش را حفظ می کردند و می خواندند. بعد از این کسرت قرار شد در سینما پالاس که جای بیشتری داشت کسرت بدهیم. شبی که این کسرت برگزار شد، از چهارراه اسلامبول تا چهارراه لاله زار جمعیت بند آمده بود. صدلی‌ها را چند ساعت قبل از آغاز کسرت پر کرده بودند و در کنار صدلی‌ها صدها نفر ایستاده بودند. وقتی به خیابان اسلامبول رسیدیم راه عبور نداشتیم. در سینما را بسته بودند اما مگر مردم می رفتند. رفت و آمد خیابان مختل شده بود. بالاخره روی سن رفتیم و قمر همان ترانه‌ای را شروع کرد که در آن شب عروسی خوانده بود. این ترانه آنقدر بر دل مردم نشست که سال‌ها بر سر زبان‌ها بود. از همان شب قمر با مردم یکی شد و تا آخرین لحظات زندگی نیز از مردم فاصله نگرفت. برای مردم می خواند و برای مردم زندگی می کرد. آنچه داشت متعلق به

بدهم. روز بعد کنسرت خاتمه یافت. به فکر اقتصاد جوانی را که از همدان برایم نامه می فرستاد و به آوازم اظهار علاقه کرده بود ملاقات کنم. معلوم شد به علت اینکه صفحه مارش جمهوری مرا نزدش یافته اند، او را به جرم جمهوری خواهی زندانی کرده اند. چون آن صفحه را جمع کرده بودند و هرکس آن را نگه می داشت تحت تعقیب قرار می دادند.

قمر از نخستین روز تأسیس رادیو (۱۳۱۹ شمسی) با این مؤسسه همکاری کرد که علاوه بر آهنگسازان و نوازندگان قبلی با سنتور حبیب سماعی و ارکستر متصور معارفی نیز آثاری اجرا کرد. وی ابتدا در رادیو تصنیف نیز می خواند ولی بعدها فقط به خواندن آواز اکتفا کرد. او در این مورد می گوید "در این دوره از فعالیتیم صدایم بختگی لازم را به دست آورده بود و تحریرهایم خیلی مشخص بود". قمر بعد از ناراحتی که بر اثر سکنه بر او حاکم شده بود (به طوری که اختیار کامل حنجره خود را نداشت) برای حفظ اصالت کار و از بین نبردن عرض خود و نیز بنا بر اعتقاداتی که نسبت به موسیقی داشت، از کار موسیقی کنارگیری کرد. و در پی آن نیز رادیو هم به خدمت او خاتمه داد و حتی حقوق وی را نیز قطع کرد.

قمر حافظ سنت های اصیل آواز ایران بود. او حدود صدای زن و به طور کلی حدود صدای خود را به خوبی می خواند. در گوشه هایی مانند عشاق، حجاز و یا عراق اوج صدایش به خوبی هویدا می شد و همان مهارتی را که در اجرای تحریرها و چهره های متنوع در آنگاه های پایین داشت، در اوج نیز نمودار می کرد و این یکی از عوامل مشخص صدای قمر است که در کمتر خواننده دیگری یافت می شود. در موقع اوج گرفتن دیوارها و فاصله ها را می شکافت. گوش وی حساس بود و هیچ گاه از نت های صحیح خارج نشد. فریادهای نیجا و هوار و فغان در آوازش نبود. تنها کلمه ای را که گاهی با کمال لطف و زیبایی به کار می برد "جانم" بود. همین کلمه ساده موقعی که از دهان آن زن انسان دوست و بزرگ خطاب به شنونده بیرون می آمد شنونده، خود را از وی جدا نمی دانست و چهره های آشنا و صمیمی در مقابل خود می یافت. صدای او صاف و خوش رنگ بود. قمر جزو معدود خواننده هایی بود که آواز و تصنیف را به بهترین وجه و صحیح ترین طریق اجرا می کرد. وسعت صدایش به طور تقریب از نت "دو" (زیر خط حامل با کلید سل) تا حداکثر نت "ر" (روی خط چهارم) بود. قسمت درخشان صدایش را باید از "ر" (زیر حامل با کلید سل) تا "دو" (بین خط سوم و چهارم) دانست که طبق تقسیمات صدای زنان در موسیقی غربی، تا حدی نزدیک به

"کنستراتو" بود که در موسیقی ایرانی به این نوع صدا "چپ کوک" می گویند. او واضح مکتبی نبود اما آنچه را که آهنگسازان می آفریدند، به بهترین وجه ممکن اجرا می کرد. از میان سازها به تار علاقه داشت و تا حدودی هم به نواختن آن آشنایی داشت. از او حدود ۲۰۰ صفحه و توار باقی مانده است که هر یک بر دیگری برتری دارد. از دیگر تصنیف های معروف او می توان به "زمن نگارم"، "موسم گل"، "عاشقی محنت بسیار کشید"، "امان از این دل" و... اشاره کرد.

نمی توان درباره قمر نوشت و علاوه بر صدایش از انسانیت او یاد نکرد. بینش اجتماعی، مردم دوستی، سخاوت و فروتنی را تمامی معاصران او و نه حتی هنرمندان از صفات قمر دانستند. قمر تمامی درآمدهای خود را در راه بهبود زندگی بینوایان جامعه صرف می کرد. خرید ۷۰ تخت خواب برای پرورشگاه از محل اولین عایدی صفحاتش، صرف درآمد کنسرت هایش به نفع فقرا، بزرگ کردن چند کودک بی سرپرست، فروش خانه های خود در خیابان جامی و مخصوص به نفع مردم فقیر، شاید نمونه های کوچکی از سخاوت مندی بی دریغ او باشد. در شب عروسی نادر خیریش (دختری بی سرپرست که قمر او را بزرگ کرده بود) داور وزیر عدلیه مقتدر رضاشاه او را برای شرکت در مراسمی دعوت کرد. قمر یا جمله "امشب عروسی دخترم است" دعوت را نپذیرفت. این بار داور مأموری را با کلاهی پر از لیره و این جمله که "حالا چی؟" به خانه قمر فرستاد و قمر کلاه پر از لیره را به جاه انداخت و گفت "همان که گفتم".

قمر هرگز هنر خود را به سیم و زر نفروخت و اصالت آن را پاس داشت و هر چند خواننده های

استاد علی بنقی وزیری



پولساز بود اما فقیر مرد وزمانی که رادیو حقوق او را قطع کرد قمر در بستر بیماری و با فقری جانگانه مدتها به سر آورد.

در ساعت ۲۳ پنجشنبه ۱۴ مرداد ۱۳۳۸، آخرین شعله های لرزان حیات ستاره درخشان هنر ایران به خاموشی گرایید و هنرمندی که سالیان دراز در بستر بیماری بود، چشم از جهان فرو بست. متأسفانه جز چند نفر از اقوام و معدودی موسیقیدان کس دیگری در منزل قمر حاضر نشد و چند پیروز فقیر با ناله شیون می کردند که "دیگه کی به درد ما بدبخت ها خواهد رسید". جنازه قمر بنا به دلایلی مانند اشخاص مجهول الهویه به سردخانه پزشکی قانونی منتقل شد. روز بعد جنازه بی سروصدا با آمبولانس وزارت دادگستری ابتدا به منزل او واقع در تهران نو منتقل و از آنجا در حالی که فقط ۲۰ نفر در تشییع جنازه او شرکت کرده بودند به آرامگاه ظهیرالدوله منتقل شد. قمر سخاوتمندانه و بی دریغ آنچه را که داشت ایثار کرد. فقیر و تنها مرد، اما صدای او و یاد او همواره در تاریخ موسیقی ما زنده می ماند و می خواند.

- ۱- استاد تار و آهنگساز برجسته موسیقی ایران. ابتدا شاگرد آقا حسینقلی بود و سپس به مکتب درویش خان روی آورد. از قدرت نوازندگی بالایی برخوردار بود و به سبک استادش درویش خان آثاری از قبیل پیش درآمد، تصنیف و رنگ خلق کرد که تمامی آنها از استحکام و زیبایی فوق العاده برخوردار است.
- ۲- هنرآموز هنرستان موسیقی و یکی از رهبران ارکستر سازهای ایرانی در رادیو. از سیزده سالگی تار را نزد ربیع خان شروع کرد و سپس از محضر اساتیدی چون نی داود، شهنازی و موسی معروفی بهره مند گردید.

- ۳- برای آشنایی با این استاد بزرگ موسیقی، مراجعه شود به جلد دوم سرگذشت موسیقی ایران، نوشته روح الله خالقی.
- ۴- شاعر، آهنگساز و عضوانجمن اشاعه و اعلا. موسیقی که دارای سروده های بسیار می باشد. رجوع شود به دیوان امیر جاهد.
- ۵- آهنگ این تصنیف از استاد علی اکبر شهنازی می باشد.
- ۶- شکرالله قهرمانی، از شاگردان درویش خان و نوازنده مورد علاقه و همیشگی کنسرت های عارف بود.

منابع:

- مجله پیام نوین دوره ۷ شماره ۳
- موزیک ایران سال ۸ و ۱۱ شماره ۵
- تصویر ۵۹ سال ۱ شماره ۵
- چینستان سال ۵ شماره ۳